

دیدگاه اهل سنت در مورد مختار ثقفی

نوشته:

دکتر محمد زمان زمانی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

فهرست

- ۱.....مقدمه
- ۲.....مختار در سال ۶۰ هجری
- ۷.....مختار و کشتن افرادی که در به شهادت رساندن حسین سهیم بودند
- ۹.....وفات مختار
- ۱۱.....دیدگاه اهل سنت نسبت به مختار
- ۱۲.....منزلت مختار نزد شیعه و رافضه
- ۱۵.....سخن پایانی و اسباب ساخت فیلم مختار
- ۱۶.....مختار ثقفی کیست؟
- ۲۰.....مختار از دیدگاه کتب شیعه
- ۲۱.....انگیزه‌های تولید این پروژه

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

مختار بن ابی عبید ثقفی سال یک هجری در شهر طائف به دنیا آمد، پدرش فرماندهی لشکر مسلمین در معرکه‌ی الجسر بود، پدر مختار در زمان رسول الله ﷺ به اسلام گروید و همراه پدرش که جد مختار باشد در زمان خلافت عمر بن خطاب ﷺ به مدینه هجرت کرد، هنگامی که مختار ۱۳ ساله بود پدرش چشم از جهان گشود، مختار به همراه پدر و برادرش در مدینه بزرگ شد و شدیداً تحت تاثیر علی بن ابی طالب ﷺ بود تا اینکه یکی از دوستان او بر او پانصد درهم ایشان گشت، او فردی سوار کار و شجاع بود، که این دو صفت را از پدرش به ارث برده بود، برخی از علمای رجال بر این قول اتفاق نظر دارند که او شخصی ناصبی بوده که شدیداً از علی بن ابی طالب ﷺ متنفر بوده است.

مختار ثقفی با حسن بن علی بعد از کشته شدن علی بن ابی طالب ﷺ در سال ۴۰ هجری بیعت کرد، سپس با لشکری راهی مدائن شد، سپس مردم را از حسن بن علی راند، و مردم بر علیه حسن در مدائن شورش کردند و فرشی که زیر پای ایشان بود را کشیدند، حسن نیز پس از این ماجرا وارد مدائن شد درحالیکه عموی مختار به نام سعد بن مسعود امیر مدائن بود، روایت می‌شود که مختار به عمویش گفت: آیا خواهان ثروتمندی و سربلندی هستی؟ عمویش گفت: موضوع چیست؟ مختار گفت: حسن را دست بسته تحویل معاویه بده، عمویش سعد به مختار گفت: لعنت الله بر تو باد، پسر دختر رسول الله ﷺ را دست بسته تحویل بدهم، خیلی انسان بدی هستی، هر چند که این حدیث در صحیحین اختلاف نظر زیاد وجود دارد.

در حقیقت مختار خواهان جنگ با معاویه نبود، چون لشکر حسن بن علی لشکری شکست خورده و ضعیف بود، و قدرت رویارویی با لشکر دیگری را نداشت، به همین دلیل بین معاویه و حسن صلح برقرار شد.

مختار در سال ۶۰ هجری

در سال ۶۰ هجری قمری واقعه‌ی کربلا رخ داد و منجر به شهادت حسین بن علی و گروهی از یاران و خاندانش شد. حسین قبل از اینکه رهسپار کوفه گردد پسر عمویش مسلم بن عقیل را جهت گرفتن بیعت از مردم کوفه به آنجا فرستاده بود، مختار از مسلم بن عقیل استقبال کرد و او را در منزل خود جای داد، والی کوفه در آن زمان نعمان بن بشیر انصاری یعنی پدر خانم مختار ثقفی بود، یزید بن معاویه او را عزل کرده و عبیدالله بن زیاد را والی کوفه نمود، عبیدالله بن زیاد مسلم بن عقیل را کشت، و تمام هواداران علی بن ابی‌طالب را مجازات می‌کرد من جمله کسانی که با مسلم بن عقیل بیعت کرده بودند. و هنگامی که به عبیدالله بن زیاد خبر رسید که مختار ادعای خونخواهی مسلم بن عقیل را می‌کند او را دستگیر نمود و با نیزه‌ای که در دست داشت چمشش را بیرون آورد، و او را زندانی کرد، و تا وقتی که حسین بن علی به شهادت رسید زندانی بود، سبب خروج از زندانش فرستادن شخصی به نزد عبد الله بن عمر رضی الله عنهما بود تا نزد یزید بن معاویه شفاعت کند و او را آزاد کند، عبد الله بن عمر شوهر خواهر مختار بود، عبد الله بن عمر رضی الله عنهما این کار را انجام داد و یزید نیز به عبیدالله بن زیاد دستور داد تا او را آزاد سازد، هنگام آزاد شدنش عبیدالله بن زیاد به مختار گفت: اگر بعد از سه روز تو را در کوفه یافتم گردنت را می‌زنم.

مختار پس از آزادی به سوی حجاز رهسپار شد، و در حجاز می‌گفت که انگشتان عبیدالله بن زیاد را قطع خواهد کرد، و ادعا می‌کرد که در مقابل خونخواهی حسین بن

علی به تعداد کسانی که در خونخواهی یحیی بن زکریا کشته شده‌اند خواهد کشت، اینجا بود که مختار با عبدالله بن زبیر رضی الله عنه بیعت نمود، و یکی از بزرگ‌ترین امرای او گشت، و هنگامی که حصین بن نمیر همراه شامیان عبدالله بن زبیر را محاصره نمود مختار به شدت از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه دفاع نمود، و به خوبی در کنار او ایستاد، و مختار یکی از شدیدترین انسان‌ها بر اهل شام شد، اهل کوفه با هم اتفاق کرده بودند که از عبدالله بن زبیر اطاعت کنند، و مختار نیز هنگامی که با عبدالله بن زبیر بیعت کرده بود این شرط را از او گرفته بود که والی عراق گردد، ولی طولی نگذشت که بیعتش با عبدالله بن زبیر را نقض کرد و به کوفه بازگشت، و در بین راه به هر آبادی که می‌رسید بر آنها وارد می‌شد و به آنها سلام می‌کرد و بشارت نصرت و پیروزی را به آنها می‌داد و می‌گفت: آنچه را که دوست دارید در راه است، عبیده بن عمرو البدئی شخصی از قبیل‌ی کنده و اسماعیل بن کثیر و گروه زیادی از شیعه‌ی کوفه با مختار بیعت کردند.

عبدالله بن زبیر شخصی به نام ابراهیم بن محمد بن طلحه و عبدالله بن یزید الخطمی را بر کوفه گمارد، آن دو مختار را گرفتند و زندانی کردند، تا مبادا با لشکر تواین که زیر نظر سلیمان بن سرد الخزاعی رهبری می‌شد رفت و آمدی داشته باشد. مختار درحالی‌که در زندان بود می‌گفت: قسم به پروردگار دریاها و درختان نخل و دیگر درختان و پستی و بلندی‌ها و ملائکه‌ی ابرار و بهترین انسان‌ها تمام انسان‌های جبار و متکبر را با شمشیر برنده خواهم کشت، با همراهی کسانی که یاریگر من هستند و آنها پست و فرومایه و ترسو نیستند تا اینکه ستون دین را برپا سازم، و گرفتاری‌های مسلمین را برطرف سازم، و باعث خوشنودی مومنین گردم، و خونبهای پیامبران را خواهم گرفت، پایان یافتن دنیا برای امر بزرگی نیست، و اگر مرگ فرا رسید ترسی از آن ندارم.

بعد از کشته شدن سلیمان بن سرد و جمعی از لشکر تواین باقی مانده‌ی لشکر به کوفه بازگشت، مختار برای آنها از زندان پس از تعریف و تمجید از آنها و آرزوی پیروزی برایشان چنین نوشت: من از طرف محمد بن الحنفیه برادر حسین بن علی دستور

دارم تا به دنبال قصاص کردن قاتلین حسین بن علی باشم، نوشته‌ی مختار توسط رفاعة به شداد و مثنی بن مخربه العبدی و سعد بن حذیفه بن الیمان و یزید بن انس و احمر بن شمیط الأحمسی و عبدالله بن شداد البجلی و عبدالله بن کامل خوانده شد، پس از اینکه نامه را خواندند عبدالله بن کامل را نزد مختار فرستادند، و به او گفتند: ما سر به فرمان تو هستیم، اگر می‌خواهی حتی می‌توانیم تو را از زندان بیرون آوریم، مختار خوشحال گشت و گفت: من همین روزها از زندان بیرون خواهم آمد.

مختار برای بار دوم نامه‌ای به شوهر خواهرش عبدالله بن عمر رضی الله عنه نوشت و از ایشان درخواست نمود تا نزد عبدالله بن زبیر شفاعتش کند تا او را از زندان آزاد سازد، عبدالله بن عمر نیز چنین کرد و عبدالله بن زبیر دستور آزادی مختار را از زندان کوفه صادر نمود، سپس عبدالله بن زبیر شخصی به نام عبدالله بن المطیع را والی کوفه ساخت، عبدالله بن المطیع نیز شخصی به نام ایاس بن آبی مضارب العجلی را رییس پلیس کوفه نمود. عبدالله بن المطیع قصد داشت تا مختار را دوباره زندانی کند، او شخصی به نام زائده بن قدامه را مامور کرد تا مختار را دستگیر کند، زائده پسر عموی مختار بود، و مختار را از نیت و قصد عبدالله بن مطیع آگاه ساخت، مختار خود را به مریضی زد، و حاضر نشد نزد عبدالله بن مطیع برود، بعد از آن عبدالرحمن بن شریح و سعید بن منقذ الثوری و سعر بن اَبی الحنفی و الأسود بن جراد الکندی و قدامه بن مالک الجشمی به نزد محمد بن الحنفیه رفته تا به او اطلاع دهند که مختار خواهان نمایندگی خویش توسط محمد بن الحنفیه برای خونخواهی برادرش حسین بن علی است، هنگامی که آنها به نزد محمد بن الحنفیه آمدند او را از وضعیت مختار آگاه ساختند و وضعیت را برایش شرح دادند و از او خواستند که این وکالت را به مختار بدهد، محمد بن الحنفیه در پاسخ گفت: قسم به الله در مورد خونخواهی برادرم همیشه آرزو داشتم که الله متعال توسط یکی از بندگانش ما را نصرت و یاری دهد، و اگر محمد بن الحنفیه راضی به چنین کاری نبود رضایت نمی‌داد و می‌گفت: خیر چنین کاری را نکنید.

بعد از این ماجرا گروه زیادی از شیعه با مختار بیعت کردند، سپس ابراهیم بن الأشتر النخعی که به شجاعت و دلیری شهرت داشت با مختار بیعت کرد، و بعد از آن پیروان مختار متفق شدند که شب پنج‌شنبه چهاردهم ربیع الأول سال ۶۶ هجری دست به تظاهرات بزنند و همین کار را نیز انجام دادند، و اینجا بود که شعار مختار با عنوان «یا لثارات الحسین» در تمام کوفه طنین انداخت، عبدالله بن مطیع والی کوفه توسط عبدالله بن زبیر از کوفه اخراج شد و مختار حکومت کوفه را بر عهده گرفت.

مختار به کار خویش جهت خونخواهی حسین بن علی ادامه داد و شعار «یا لثارات الحسین» را سر داد، و از طرف محمد بن علی بن ابی‌طالب معروف به محمد بن الحنفیه وکالت داشت تا این کار را به پایان برساند، اینجا بود که مختار اغلب کسانی که در جنگ با حسین بن علی بن ابی‌طالب شرکت داشتند را به کشتن داد، که از معروف‌ترین آنها عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن و عبیدالله بن زیاد و حرمله بن کاهل الأسدی و عبدالرحمن بن سعید بن قیس الکندی، و سنان بن أبی‌أنس، و خولی بن یزید الأصبحی و الحصین بن نمیر بودند.

شمر بن ذی الجوشن بعد از اینکه با مختار اعلام جنگ کرد از کوفه گریخت، و به‌سوی بصره رفت، جایی که در آن مصعب بن زبیر سکونت داشت. شمر به روستایی به نام علوج رسید، غلامش را با نامه‌ای به‌سوی مصعب بن زبیر فرستاد و او را از آمدنش و مکان وجودش آگاه ساخت، ولی شخصی به نام کیان ابو عمره که از افسران لشکر مختار ثقفی بود غلامش را در بین راه یافت و از ماجرا اطلاع یافت و به سمت مکان وجود شمر حرکت کرد، هنگامی که به روستای علوج رسید شمر با شمشیرش به استقبال کیان ابو عمره آمد تا با او بجنگد، و این قدر جنگید تا اینکه کشته شد و سرش توسط کیان ابو عمره از تن جدا شد، و سر شمر را برای مختار ثقفی به کوفه فرستاد.

مختار شخصی به نام عبدالله بن کامل الشاکری که یکی از نگهبانانش بود به منزل خولی بن یزید الأصبحی فرستاد، او نیز منزل خولی را مورد هجوم قرار داد، زن خولی از

منزل خارج شد، آنها از زنش سراغ خولی را گرفتند، گفت: نمی‌دانم کجاست، ولی با دستش اشاره به مخفی گاهش نمود، و از روزی که خولی بن یزید سر حسین را به نزد زنش آورده بود از او بیزار شده بود، و همیشه او را به دلیل همین کارش ملامت می‌کرد، اسم این زن العبوق بنت مالک بن نهار بن عقرب الحضرمی بود، لشکر عبدالله بن کامل الشاکری وارد منزل شدند و او را در حالی یافتند که زنیلی بافته شده از برگ درخت نخل را بر سر کشیده بود، او را دستگیر کرده و به نزد مختار آوردند، مختار نیز دستور داد تا او را نزدیکی منزلش بکشند و پس از آن جسدش را آتش بزنند.

وقتی مختار بر کوفه شورید عمر بن سعد بن ابی وقاص یکی دیگر از اشخاصی که در قتل حسین بن علی شرکت کرده بود به شخصی به نام عبدالله بن جعده بن هبیره که دوست مختار و از نزدیکانش از طرف علی بن ابی طالب بود پناه آورد، این شخص نیز به نزد مختار آمد و برای عمر بن سعد امان نامه‌ای از مختار گرفت به این مضمون که او جانش و خانواده‌اش و مالش در امان باشد تا زمانی که از دستورات مختار پیروی کند و در شهر بماند و خارج نشود و آشوب دیگری به پا نکند، ولی مختار نیت کشتن او را داشت، و وقتی که عمر بن سعد از این ماجرا اطلاع یافت شبانه از منزلش خارج شد و به سوی مصعب یا عبیدالله بن زیاد حرکت نمود، برخی از هواداران مختار موضوع را به او اطلاع داد، مختار گفت: چه بلوا و آشوبی بالاتر از این؟ گفته می‌شود: غلام عمر بن سعد این خبر را به مختار رسانده است، مختار به عمر بن سعد گفت: از منزلت خارج می‌شوی؟ برگرد، عمر بن سعد نیز برگشت، پس از چند شب مختار به یارانش گفت: فردا انسانی که دو پای بزرگ دارد، و چشم‌هایش فرو رفته است، و ابروهایش پرپشت است، خواهم کشت، شخصی که مومنین و ملائکه‌ی مقربون به کشته شدنش خوشحال می‌شوند.

هیثم بن الأسود در آن مجلس حاضر بود، و متوجه شد که مختار نیت کشتن عمر بن سعد را دارد، او نیز پسرش را به سوی عمر بن سعد فرستاد و او را از خطر آگاه ساخت،

عمر گفت: چگونه مختار نیت کشتن مرا دارد در صورتی که به من عهد و پیمان داده است؟ مختار کیان ابو عمره را جهت دستگیری عمر بن سعد فرستاد، عمر خواست که از او فرار کند ولی او را درحالی که جبه‌ای بر تن داشت یافت، ابو عمره اینقدر با شمشیر او را زد تا اینکه او را کشت، و سرش را در پایین قبایش پوشید و آورد به محضر مختار. مختار لشکری که در کوفه داشت به رهبری ابراهیم بن الأشتر النخعی به سوی عبیدالله بن زیاد فرستاد تا با او بجنگد، لشکر مختار به موصل رسید تا در آنجا با لشکر شام رویارو شود، دو لشکر در نزدیکی رودی به نام الخازر با هم رو در رو شدند، و پس از جنگی سخت و شدید لشکر کوفه به رهبری ابراهیم بن الأشتر النخعی پیروز شد، پس از پیروزی ابراهیم به لشکرش گفت: من شخصی را کشتم که از او بوی مسک می‌آمد، دستانش رو به شرق قرار دادم و پاهایش رو به مغرب، و او را زیر یک پرچم بر ساحل رود خازر رها کرده‌ام. وقتی به سمت او رفتند دیدند که شخص مقتول عبیدالله بن زیاد می‌باشد، سرش را از تن جدا کردند و به کوفه برای مختار فرستادند، این اتفاق سال ۶۶ هجری رخ داد.

مختار و کشتن افرادی که در به شهادت رساندن حسین سهم بودند

مختار شخصی را به سوی یزید بن و رقاء فرستاد، یزید بن و رقاء قاتل عبدالله بن مسلم بن عقیل بود، هنگامی که سربازها منزل او را به محاصره خود در آوردند بیرون آمد و با آنها درگیر شد، سربازها او را با نیزه و سنگ تا جایی زدند که از پا در آمد، سپس در حالی که هنوز رمقی در جانش باقی مانده بود آتش زدند. سپس مختار لشکری را به سوی حکیم بن فضیل السنسی فرستاد، او کسی بود که روز شهادت حسین، عباس بن علی بن ابی طالب را به اسارت گرفته بود، خویشان حکیم بن فضیل به نزد عدی به حاتم رفته بودند تا شاید نزد مختار شفاعتش کند و مختار از او بگذرد، اشخاصی که او را دستگیر کرده بودند ترسیدند مبادا عدی از آنها زودتر به مختار

برسد و مختار نیز شفاعت و میانجیگری او را بپذیرد، آنها نیز حکیم را قبل از رسیدن به مختار کشتند.

همچنین مختار اشخاصی را به سوی زید بن رقاد الجنبی فرستاد، زید بن رقاد می‌گفت: من جوانی از جوانان کربلا (یعنی عبد الله بن مسلم بن عقیل) را در حالی کشتم که کف دستش را بر روی پیشانی‌اش گذاشته بود تا از برخورد تیر به آن جلوگیری کند، من نیز کف دستش را بر روی پیشانی‌اش محکم بستم و او نمی‌توانست کف دستش را از روی پیشانی‌اش بردارد، و می‌گفت: هنگامی که او را با تیر زدم گفتم: بار الها اینها کسانی هستند که ما را خوار و ذلیل کردند پس آنها را بکش همانگونه که آنها ما را کشتند. سپس زید عبدالله بن مسلم بن عقیل را با تیر دیگری زد، و می‌گفت: هنگامی که بالای سرش آمدم دیدم که مرده است، و نیزه‌ای که با آن او را کشته بودم از بدنش خارج کردم، و اینقدر با نیزه‌ای که به پیشانی‌اش زده بودم ور رفتم تا اینکه توانستم آن را هم از بدنش بیرون بیاورم، و به این حرف‌های خود افتخار می‌کرد. هنگامی که لشکر مختار به سراغش آمدند او شمشیر به دست از منزل خارج شد، شخصی به نام ابن کامل از بین لشکر مختار به دیگران گفت: به وسیله‌ی شمشیر هیچ ضربه‌ای به او نزنید، ولی با تیر و سنگ او را هدف قرار دهید، آنها نیز به اندازه‌ای او را با سنگ و تیر زدند تا اینکه بر زمین افتاد، لشکر مختار او را زنده آتش زدند.

همچنین مختار شخصی به نام عمرو بن الصبیح الصدائی را به مجلسش احضار کرد، و این شخص همیشه می‌گفت: من در کربلا به تمام لشکریان حسین ضربه‌ای زده‌ام و زخمی‌شان کرده‌ام، این شخص شبانه به نزد مختار آمد، مختار نیز دستور داد تا تیراندازان آماده شوند و به اندازه‌ای او را با تیر و کمان زدند تا اینکه مرده بر زمین افتاد.

همچنین مختار گروهی را به سوی مره بن منقذ العبقری قاتل علی بن الحسین فرستاد، مره شخصی بسیار شجاع بود، لشکر مختار خانه‌ی او را محاصره کردند، او نیز سوار بر اسب از منزل خارج شد، و با نیزه‌ای که در دست داشت لشکریان مختار را زخمی

می‌کرد، و توانست از دست آنها فرار کند، سپس به مصعب بن الزبیر ملحق شد ولی دستش در اثر ضربه‌ای که دیده بود فلج شد.

همچنین مختار درخواست کرد شخصی به نام عبدالله بن عروه الخثعمی را احضار کنند، شخصی که می‌گفت: به لشکر حسین دوازده نیزه پرتاب کردم، ولی این شخص از لشکریان مختار فرار کرد و به مصعب بن الزبیر ملحق شد، لشکریان مختار نیز خانه‌ی او را با خاک یکسان کردند.

همچنین مختار افرادی را به‌سوی محمد بن الأشعث فرستاد، شخصی که در روستایی نزدیک قادسیه زندگی می‌کرد، لشکر مختار به دنبال او رفتند ولی او را نیافتند، چون پیش از رسیدن آنها فرار کرده و به مصعب بن الزبیر ملحق شده بود.

وفات مختار

سال ۶۷ هجری عبد الله بن الزبیر برادرش مصعب بن الزبیر را والی عراق کرد، بعد از اینکه حارث بن عبد الله بن ابی ربیعہ مخزومی را از ولایت عراق برکنار ساخت، و از بردارش مصعب خواست که هیچ اثری از مختار و یارانش در عراق باقی نگذارد، و از پیش نیز تمام کسانی که مختار خواهان قتل آنها بود از کوفه به بصره گریخته بودند، مصعب بن زبیر از شخصی به نام المهلب بن ابی صفره در از بین بردن مختار و یارانش درخواست همکاری نمود، او نیز پذیرفت، و با لشکری بزرگ برای تقویت لشکر مصعب به بصره آمد تا به‌سوی مختار در کوفه حرکت کنند. و مختار نیز لشکری را به فرمانده‌ای احمر بن شمیط آماده‌ی رویارویی کرد که مسئولیت سمت راست لشکر بر عهده‌ی عبدالله بن کامل الشاکری و سمت چپ لشکر بر عهده‌ی عبدالله بن وهب الجشمی بود. بر سوارکاران نیز شخصی به نام وزیر بن عبد الله السلولی و بر بردگان نیز شخصی به نام کیان ابو عمره و بر پیاده سواران شخصی به نام کثیر بن اسماعیل الکندی گمارد. لشکر احمر بن شمیط به حرکت افتد تا اینکه به مکانی به نام المذار نزدیکی کوفه رسید، و

لشکر مصعب بن الزبیر نیز نزدیک همین آبادی مستقر شد. دو لشکر در این مکان باهم رو در رو شدند، در روز اول درگیری کیان ابو عمره و گروه زیادی از بردگان کشته شدند، و پس از اینکه احمر بن شمیط به پیاده نظام دستور هجوم به لشکر مصعب بن الزبیر داد سوارکاران مصعب بن الزبیر به رهبری عباد بن الحصین بر آنها یورش بردند و گروه زیادی از آنها را کشتند، سپس مصعب بن الزبیر دستور هجوم به لشکر مختار را صادر کرد، لشکر مصعب هجوم را شروع کردند و احمر بن شمیط و عبدالله بن کامل الشاکری را به کشتن دادند. سپس لشکر مصعب بن الزبیر به سوی کوفه جهت جنگیدن با مختار رهسپار شد، آنها مختار را در قصرش به مدت چهار ماه محاصره کردند، مختار از یارانش خواست جهت جنگیدن با مصعب و لشکرش از قصر خارج شوند، ولی آنها نپذیرفتند، مختار هیچ راهی جز خارج شدن از قصر و جنگیدن با محاصره کنندگانش نیافت، مختار غسل کرد و موادی که برای خوشبو کردن مرده به کار میبرن بر بدن خود کشید، و بر روی سر و ریشش نیز مواد خوشبو کننده کشید، و سپس همراه با ۱۹ نفر از یارانش برای جنگ از قصر خارج شد، یکی از آن ۱۹ نفر السائب بن مالک الأشعری بود، مختار جنگ را آغاز کرد و پس از اندکی کشته شد، دو برادر او را کشتند، نام یکی طرفه و دیگر طرف دو پسر عبدالله بن دجاجه از قبیله بنی حنیفه بودند، سپس دستش قطع شد و با میخ او را به دیوار کنار مسجد کوییدند، و سرش از تنش جدا کردند، مختار پس از کشته شدنش در منزلش دفن شد، و قبرش برای مدت‌ها مخفی بود، و در اینکه چه کسی قبر او را پیدا کرد اختلاف نظر وجود دارد، گفته می‌شود اولین شخصی که قبر مختار را یافت آیت الله العظمی سید محمد مهدی بحر العلوم در سال ۱۱۸۱ هجری می‌باشد، او صخره‌ای را یافت که بر روی آن چنین نوشته شده بود: این قبر مختار بن ابی عبید ثقفی انتقام‌گیرنده‌ی خون حسین است.

و این در صورتی است که دیگر روایات چنین بیان می‌کند که شیخ عبد الحسین تهرانی هنگامی که قبور اهل بیت در عراق سال ۱۲۸۵ هجری قمری مرمت کرد در تمام

کوفه به جستجوی قبر مختار پرداخت، و سید رضا محمد بحر العلوم به او گفت که قبر مختار در گوشه‌ی شرقی مسجد کوفه کنار دیواری است که در جهت قبله مسجد قرار دارد، اینجا بود که تهرانی دستور حفر مکان مذکور را صادر کرد، و هنگام حفر کردن صخره‌ای یافتند که بر روی آن چنین نوشته شده بود: این قبر مختار بن ابی عبیده ثقفی است.

و سپس تعمیراتی بر روی آن قبر صورت گرفت.

دیدگاه اهل سنت نسبت به مختار

اهل سنت بر این باور هستند که مختار شخصیتی است که به شیعه بودن تظاهر می‌کرد در صورتی که باورهای منحرفی مانند کفایت داشت. و همچنین با توجه به حدیث رسول الله ﷺ که می‌فرماید: «أَنَّ فِي ثَقِيفٍ كَذَابًا وَمُبِيرًا». [صحیح مسلم: ح ۲۵۴۵]. بر این باور هستند که منظور از کذاب همین مختار است همانگونه که مبیر به معنی هالک را به حجاج به یوسف ثقفی تفسیر می‌کنند. همچنین مختار را موسس مذهب کیسانیه یکی از مذاهب بسیار منحرف شیعه می‌دانند. قابل توجه که مختار ادعای نزول جبریل بر خودش را نیز داشته و در این زمینه از رفاعه القبانی روایت است که روزی بر مختار وارد شد و مختار زیر اندازی را برایش پهن کرد، و گفت: اگر برادرم جبریل از روی این زیر انداز بلند شود تو را جای او می‌نشانم.

و به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که شوهر خواهر مختار بود گفته شد که مختار ادعای نزول وحی بر خویش را می‌کند، عبد الله بن عمر رضی الله عنهما فرمود: مختار راست می‌گوید، چون الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ﴾ [الأنعام: ۱۲۱]. «شیاطین به اولیای خود وحی می‌کنند». [البدایة والنهاية: ۳۲۱/۸].

همچنین از انیسه بنت زید بن أرقم روایت است که پدرش بر مختار وارد شد، مختار

به او گفت: ای ابو عامر اگر کمی زودتر آمده بودی جبرئیل و میکائیل را می‌دید، زید بن ارقم به او گفت: پست و خوار گردی، تو خیلی پست‌تر از این حرف‌ها هستی، غیر از اینکه انسانی دروغ‌گو و افترازن بر الله و رسولش باشی چیز دیگری نیستی. [معجم کبیر طبرانی: حدیث ۵۱۲۷].

درست است که مختار قاتلین حسین بن علی علیه السلام را به سزای کارشان رساند و همه‌ی آنها را از دم شمشیر گذراند ولی در کنار کفریاتی که بدان باور داشته و ادعای نبوتی که می‌کرده نمی‌توان او را انسان درستی دانست، بلکه ظالمی بوده که الله متعال او را بر جان دیگر ظالمین انداخته است، و یکی از اصلی‌ترین دلایلی که عبدالله بن الزبیر صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله به برادرش مصعب دستور کشتن مختار و هوادارانش را داد همین موضوع بود، و گفته‌ی محمد بن الحنفیه نیز همین را مورد تاکید قرار می‌دهد، آنجایی که از طرف مختار اشخاصی نزد او آمده و از او خواستند که مختار را وکیل گرفتن خون برادرش سازد، محمد بن الحنفیه نیز فرمود: من در این زمینه همیشه آرزو داشتم که هر انسانی پیدا شود و چنین کاری را انجام دهد. یعنی اینکه برایش فرقی نمی‌کرده چه شخصی و با چه اعتقادی چنین کاری را انجام بدهد.

منزلت مختار نزد شیعه و رافضه

شیعه و رافضه به مجرد اینکه مختار انتقام خون حسین علیه السلام را از قاتلینش گرفته او را انسانی بزرگ و آزاده می‌دانند و قیامش را می‌ستایند، و حتی در این زمینه حدیثی را از محمد باقر روایت می‌کنند که می‌فرماید: «لا تسبوا المختار فإنه قتل قتلتنا، وطلب ثأرنا، و زوج أراملنا، و قسم فینا المال علی العسرة». [بحار الأنوار: ۳۵۰/۴۵].

«به مختار ناسزا نگویند چون او قاتلین ما را کشت، و انتقام خون ما را گرفت، و زنان بیوه‌ی ما را شوهر داد، و در بین ما اهل بیت هنگام دست‌تنگی و قحطی اموال زیادی تقسیم کرد.»

همچنین از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کنند که ایشان فرمودند: «ما امتشطت فينا هاشمية ولا اختضبت حتى بعث إلينا المختار برؤوس الذين قتلوا الحسين». «هیچ زن هاشمی‌ای در بین ما از روزی که حسین کشته شد موی سر خود را شانه نزد، و از حنا استفاده نکرد، تا اینکه مختار سر قاتلین حسین را برای ما فرستاد». و هنگامی که مختار عبیدالله بن زیاد را کشت سرش را برای محمد بن الحنفیه فرستاد و او نیز سر عبیدالله را برای امام علی سجاد فرستاد، هنگامی که سر عبیدالله به امام سجاد رسید ایشان در حال ناهار خوردن بودند و در همان حالت سجده‌ی شکر را به جای آورده و گفت:

«الحمد لله الذي أدرك لي ثأري من عدوي وجزى الله المختار خيراً». [بحار الأنوار: ۳۴۴/۴۵].

«حمد و ستایش برای الله متعال که مرا زنده نگه داشت تا بتوانم انتقام خون حسین را از دشمنم بینم، و الله متعال مختار را پاداش نیک عطا کند». همچنین روایت می‌کنند که گروهی نزد امام محمد باقر رفتند، شخصی از اهل کوفه نیز وارد شد و خواست دست امام را ببوسد، امام او را از این کار منع کرد، و به او گفت: تو کیستی؟ گفت: من ابو الحکم بن مختار بن ابی عبید ثقفی هستم، و به امام باقر گفت: مردم در مورد پدرم حرف‌های ناروا زیاد می‌زنند، به الله قسم هر آنچه تو بگویی آن را می‌پذیرم، امام باقر گفت: مردم چه می‌گویند؟ گفت: می‌گویند: مختار کذاب و دروغ‌گو است، و هر چه شما بگویید می‌پذیرم. امام باقر گفت: سبحان الله! پدرم به من گفت: مهریه‌ی مادرم را از پولی پرداخت کرده که مختار برایش فرستاده است، آیا این همان مختار نیست که برای ما خانه ساخته است، و قاتلین ما را کشته است، و انتقام خون ما را گرفته است؟ الله پدرت را بیامرزد - و سه بار این جمله را تکرار کرد - هر حقی از ما که بر گردن دیگران بود پس گرفت. [بحار الأنوار: ۳۵۱/۴۵].

و از عمر بن علی بن الحسین روایت می‌کنند که گفت: هنگامی که سر عبیدالله و عمر بن سعد را آوردند علی بن الحسین سجده کرد و گفت: «الحمد لله الذي أدرك بي ثاري من أعدائي وجزى الله المختار خيراً». [تهذيب الأحكام: ۴۶۶/۱].

«حمد و ستایش برای الله متعال که مرا زنده نگه داشت تا بتوانم انتقام خون حسین را از دشمنم بینم، و الله متعال مختار را پاداش نیک عطا کند».

ولی با این وجود روایاتی در کتب شیعه نیز وجود دارد که مختار را مورد مذمت قرار می‌دهد، مثلاً از امام علی بن الحسین روایت می‌کنند که هنگامی که برخی از فرستاده‌های مختار به نزد او آمدند گفت: «أميطوا عن بابي فإني لا أقبل هدايا الكذابين، ولا أقرأ كتبهم». [بحار الأنوار: ۳۳۲/۴۵].

«اینها را از منزل من دور کنید، چون من هدیه‌ی انسان‌های کذاب و دروغ‌گو را نمی‌پذیرم و نامه‌هایشان را نمی‌خوانم».

و توجیهی که شیعه و رافضه در مقابل این روایات ارائه می‌کنند چنین است: ائمه نمی‌توانستند موافقت خود با مختار را به صورت علنی ظاهر کنند، چون از جاسوسان دولت اموی می‌ترسیدند، چون در مدینه هیچ یار و یآوری نداشتند، و به همین دلیل مدح و ثنا و موافقت خود با مختار را فقط در مجالس خصوصی و برای اصحاب خود ظاهر می‌کردند.

سخن پایانی و اسباب ساخت فیلم مختار

نویسنده: دکتر سید عبدالحمید سعیدی راد (کارشناس علوم اسلامی)

این روزها بینندگان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران جمعه شب‌ها شاهد پخش سریال مختار نامه از شبکه یک سیما هستند، سریالی که در مدت پنج سال و به کارگردانی داود میرباقری و با هزینه‌ای بالغ بر ۲۰ میلیارد تومان ساخته شده است. اما سؤالی که پیش می‌آید این است، مگر مختار ثقفی کیست؟ و هدف از ساخت این سریال چه می‌باشد؟ ان شاء الله قصد داریم در این مجال بحث مختصری داشته باشیم.

مختار ثقفی کیست؟

مختار بن ابی عبید ثقفی یکی از شخصیت‌های تاریخی شیعه و بنیان‌گذار برخی از عقائدشان می‌باشد، گرچه مختار در بسیاری از موارد مخالف با اعتقادات شیعه‌ی اثنا عشری می‌باشد بویژه اعتقاد به امامت محمد بن حنفیه علیه السلام فرزند علی بن ابی‌طالب و مهدی منتظر دانستن او و همچنین ادعای نزول وحی و غیره... اما با وجود این مختار در نزد شیعه شخصیتی گرانمایه می‌باشد چرا که با امویان جنگید و توانست از قاتلان حسین علیه السلام انتقام بگیرد.

پدرش ابی‌عبید ثقفی علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد اما توفیق مشرف شدن به خدمت آنحضرت را نیافت، در سال ۱۳ هجری امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه او را به فرماندهی لشکرش در نبرد با سپاه ایران تعیین نمود که در نبرد معروف جسر (پل) به شهادت رسید.

ابی‌عبید دو فرزند داشت، دختری بنام صفیه که زنی پارسا بود که به همسری عبدالله بن عمر رضی الله عنه درآمد و پسری بنام مختار.

سیرت و زندگی مختار کاملاً متفاوت با زندگی پدرش می‌باشد. وی مراحل مختلفی را در زندگی خود پشت سر گذاشت، و افکار و اندیشه‌های متعددی را در زندگی خود پذیرفت و در نهایت کارش به جایی رسید که ادعای پیامبری کرد و می‌گفت که وحی بر او نازل می‌شود.

ابن کثیر رحمته الله در البداية والنهاية می‌نویسد:

مختار در بدایت امر فردی ناصبی بود که کینه و عداوت شدیدی نسبت به علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه داشت، روزی که اهل عراق از حمایت حسن دست برداشتند و ایشان روانه‌ی شام بود تا با معاویه مبارزه کند مختار خطاب به عمویش گفت: چه می‌شود اگر حسن را دستگیر نموده و او را به معاویه تحویل دهی تا جایگاهی نزد او بیابی؟

عمویش گفت: مرا به چه کار بسیار بدی امر می‌کنی.

وی همچنان مورد خشم شیعیان بود تا اینکه حادثه کشته شدن مسلم بن عقیل پیش آمد، پس از این حادثه فریاد برآورد که بخدا قسم او را یاری می‌کنم، عبیدالله بن زیاد پس از شنیدن سخنانش او را به زندان انداخت و تصمیم گرفت او را به قتل برساند اما دیری نگذشت که عبدالله بن عمر رضی الله عنه پیغامی به یزید فرستاد و از او خواست مختار را آزاد نماید، و یزید هم امر کرد که مختار آزاد شود، مختار پس از آزاد شدن به مکه رفت و به سپاه عبدالله بن زبیر پیوست و بهنگام محاصره شدن وی در زمان یزید در کنار وی ایستاد و از او دفاع کرد.

پس از آن مختار روانه‌ی کوفه شد. پس از رسیدن به کوفه توانست استاندار کوفه که از جانب یزید تعیین شده بود را شکست دهد و مردم را به خونخواهی حسین رضی الله عنه فراخواند، سپس برای جنگ با امویان لشکری به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر تدارک دید، که موفق شدند سپاه امویان به فرماندهی عبیدالله بن زیاد را شکست داده و عبیدالله بن زیاد را به قتل برسانند.

پس از کشته شدن عبیدالله بن زیاد مختار سر وی را به مکه نزد عبدالله بن زبیر فرستاد و تصور کرد که دیگر توانسته جایگاه خود را در نزد ابن زبیر تثبیت نماید.

دیری نگذشت که مختار ادعای امامت محمد بن حنفیه نمود و او را مهدی منتظر خواند و خود را نماینده‌ی وی دانست، محمد بن حنفیه پس از شنیدن این خبر روانه‌ی کوفه شد. مختار وقتی شنید محمد بن حنفیه عزم کوفه نموده است، پست و مقام و جان خود را در خطر دید لهذا گفت: یکی از نشانه‌های مهدی این است که اگر با شمشیر ضربه‌ای بر وی وارد شود او را ضرری نخواهد رسید، محمد بن حنفیه پس از شنیدن این خبر دریافت که مختار قصد جان او نموده است لهذا از تصمیم خود خودداری نمود.

پس از آن مختار ادعای نبوت کرد، وقتی عبدالله بن زبیر به نیت‌های پلید مختار و عقیده‌ی فاسد وی آگاه شد سپاهی به فرماندهی برادرش مصعب بن زبیر روانه‌ی کوفه

نمود که توانست سپاه مختار را شکست داده و او را به قتل برساند. سخنانی که اهل سنت در مورد مختار می‌گویند بمنزله دفاع از قاتلان حسین نیست که توسط مختار کشته شدند بلکه همانگونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید: «لعنت خدا بر کسی که حسین را به شهادت رساند و کسی که بدان امر نمود و کسی که بدان راضی شد».

علامه ابن کثیر رحمته الله درباره‌ی مختار کذاب می‌فرماید: «كَانَ ضَالًّا مُضِلًّا، أَرَاخَ اللَّهُ الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ مَا انْتَقَمَ بِهِ مِنْ قَوْمِ آخَرِينَ مِنَ الظَّالِمِينَ، كَمَا قَالَ تَعَالَى: ﴿وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۹]. «همانا که مختار انسانی گمراه و گمراه‌گر بود که خداوند مسلمانان را از شر او راحت نمود پس از اینکه بوسیله‌ی وی از انسان‌هایی ستمگر انتقام گرفت و این است مصداق گفته‌ی پروردگار آنجایی که می‌فرماید: و همان‌گونه برخی از ستمگران را بر برخی دیگر مسلط می‌گردانیم، و این به خاطر اعمالی است که انجام می‌داده‌اند».

اما حدیثی که از آمدن مختار کذاب خیر داده‌است. امام مسلم رحمته الله در کتاب [صحیح خود در باب «فضائل الصحابة» حدیث ۲۵۴۵] از ابو نوفل نقل می‌کند: عبدالله بن زبیر را دیدم که در مکه به دار آویخته شده بود و مردم بر وی می‌گذشتند تا اینکه عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از کنار ایشان رد شد و فرمود: سلام بر تو ای ابو خبیب، سلام بر تو ای ابو خبیب، سلام بر تو ای ابو خبیب، بخدا سوگند که تو را از این کار منع کردم (جنگیدن با عبدالملک)، بخدا سوگند که تو را از این کار منع کردم، بخدا سوگند که تو را از این کار منع کردم، تا جایی که می‌دانم کسی بودی که بسیار روزه می‌گرفتی و نماز شب برپا می‌داستی، و چنانچه امتی تو بدترینش باشی آن امت بهترین است، سپس عبدالله بن عمر از آنجا گذشت، وقتی گفته‌ی ابن عمر به حجاج رسید دستور داد ابن زبیر را از چوبه‌ی دار پائین آورده و در مقبره‌ی یهود دفن کنند، سپس حجاج کسی را فرستاد تا اسماء بنت ابوبکر صدیق مادر عبدالله بن زبیر را بطلبند، اما اسماء خودداری کرد، قاصد حجاج به نزد

او بازگشت، حجاج به قاصدش گفت دوباره به نزد او بازگرد و به او بگو به نزد من می‌آیی یا اینکه کسی را بفرستم تا موهای سرت را بگیرد و کشان کشان به نزد من آورد؟ اما باز اسماء خودداری کرد و گفت: نمی‌روم تا اینکه کسی را بفرستد تا مرا کشان کشان ببرد، حجاج وقتی این شهادت را دید ناچار شد خود به نزد اسماء برود، وقتی به نزدش آمد خطاب به او گفت: کار من در مقابل (فرزندت) دشمن خدا را چگونه دیدی؟ اسماء فرمود: می‌بینم که دنیای او را خراب کردی، و او هم آخرت تو را خراب کرد، خیردار شده‌ام که به او گفתי ای فرزند صاحب دو کمر بند! بخدا سوگند که من صاحب دو کمر بند هستم، کمر بند خود را دو نیمه کردم و با نیمه‌ای آذوقه‌ی رسول خدا ﷺ و ابوبکر را (در سفر هجرت) محکم بستم و نیم دیگر را برای خود گذاشتم. همانا که از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «إِنَّ فِي ثَقِيفٍ كَذَابًا وَمُبِيرًا». «همانا در قبیله ثقیف شخصی بسیار دروغگو و شخصی بسیار خونریز خواهند آمد»، اما بسیار دروغگو را دیدیم اما بسیار خونریز را گمان نمی‌کنم کسی غیر از تو باشد. سپس از نزد حجاج برخاست و رفت.

امام نووی رحمته در شرح ابن حدیث می‌گوید: و اما گفته‌ی اسماء که فرمود: اما بسیار دروغگو را دیدیم مقصود وی مختار بن ابی عبید ثقفی می‌باشد، که شخصی بسیار دروغگو بود، و از قباحت‌ها و رسوائی‌های وی این بود که ادعا می‌کرد که جبرئیل علیه السلام به نزد او می‌آید. و مورد اتفاق علما می‌باشد که مراد از بسیار دروغگو مختار بن ابی عبید و مراد از بسیار خونریز حجاج بن یوسف می‌باشد.

به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که مختار برادر زن وی بود گفته شد: مختار می‌گوید که به وی وحی می‌شود، ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: بخدا سوگند راست می‌گوید، مگر نه این است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلِيَ آيَاتِهِمْ لِيُجَدِّ لَكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۲۱]. «همانا که شیاطین به دوستداران خود وحی می‌کنند».

از دروغ‌های مختار کذاب این بود که صندلی بزرگ و مجللی را آراسته بود و آن را بر اسب و قاطر سوار می‌کرد و ادعا می‌کرد که این صندلی با تابوت بنی اسرائیل برابر است

و نیز وقتی جبرئیل به نزدش می‌آید بر این صندلی می‌نشیند.

مختار از دیدگاه کتب شیعه

نوبختی از علمای شیعه در کتاب خود «فرق الشیعة» بهنگام ذکر فرقه‌ی کیسانیه که منسوب به مختار کذاب است می‌نویسد: و گروهی معتقد به امامت محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی‌طالب شدند که در روز بصره (جنگ جمل) پرچمدار پدرش بود. جدا از دو برادرش (حسن و حسین) و علت نامگذاری این گروه به کیسانیه این بود که رئیسشان مختار بن ابی‌عبید ثقفی بود که کیسان لقب داشت، و او همان کسی است که به خونخواهی حسین برخاست و از قاتلان او انتقام گرفت، و ادعا می‌کرد محمد بن حنفیه او را به این کار امر نموده است و امام و جانشین پدرش می‌باشد، و گفته شده سبب ملقب شدن مختار به کیسان این بوده که رئیس لشکرش کیسان نام داشت، و در قول و عمل و قتل از مختار تندروتر بود، و ادعا می‌کرد که محمد بن حنفیه وصی و جانشین علی بن ابی‌طالب می‌باشد و مختار نایب اوست و پس از آن ادعا می‌کرد که از جانب خدا به مختار وحی می‌شود.

عبدالحسین زرینکوب از روشنفکران معاصر شیعه در کتاب خود بامداد اسلام می‌نویسد:

گویند مختار یک روز در کوفه همراه مغیره بن شعبه می‌رفت مغیره وقتی انبوه جمعیت مردم را در سرراه دید گفت من سخنی می‌شناسم که با آن می‌توان همه مردم خاصه عجم را همدست و همراه کرد مختار پرسید که آن سخن چیست؟ گفت کمک به اهل بیت و خونخواهی آنها. مختار از آن پس سعی کرد از این وسیله برای ارضاء میل ریاستجویی و قدرت طلبی خویش استفاده کند. از اینرو بعد از آن که سعی بیهوده کرد تا در خدمت ابن زبیر والی عراق وارد شود و نشد خود را در پیشاپیش نهضت شیعه و بقایای توأبیین کوفه قرار داد. این مختار مردی بود ماجراجو و حيله‌گر. در آغاز یک چند

از خوارج بود بعد به عبدالله بن زبیر پیوست و آخر شیعه شد. خونخواهی از قاتلان حسین را بهانه‌ی کرد برای جلب ناراضی‌های عراق. دعوت خود را نیز در زیر نقاب نام محمد حنفیه که بعد از واقعه کربلا دعوتش کاملاً سرّی شده بود عنوان می‌کرد. با این همه دعاوی دیگر هم داشت و از وحی و غیب نیز سخن می‌گفت. به یاران خویش که بسیاری از آنها موالی عجم بودند چنان فرا می‌نمود که در جنگ فتح نهایی با آنهاست و حتی در صورت ضرورت فرشتگان خداوند - به صورت کبوتران - به یاری آنها خواهند آمد. گویند این کبوتران را هم خود شب نهانی به سرداران خویش می‌داد و می‌سپرد تا وقتی در هنگام جنگ حس می‌کنند که نزدیک است مغلوب آیند آنها را رها کنند. پرواز آنها البته هم مختار را از وضع جنگ آگاه می‌کرد و او را به فکر چاره جویی می‌انداخت هم لشکریان را دل می‌داد.

انگیزه‌های تولید این پروژه

شکی نیست تولید پروژه‌ای با هزینه‌ی سرسام‌آور بیست میلیارد تومان انگیزه‌ای مهم در ورای آن نهفته شده است و آن هم یکی از ایدئولوژی‌های مذهبی شیعه یعنی مظلومیت اهل بیت در تاریخ و انتقام‌جویی از کسانی است که آنان را دشمنان اهل بیت می‌خوانند، آنچه مختار ثقفی را در نزد شیعه بعنوان یک قهرمان مطرح می‌کند انتقام‌جویی از قاتلین حسین علیه السلام می‌باشد.

اگر تاریخ را ورق بزنیم در می‌یابیم که این ایدئولوژی اساس تمام جنبش‌های شیعه بوده است از حرکت بنیانگذار این مذهب عبدالله بن سبأ گرفته تا جنبش مختار ثقفی و همکاری نصیر الکفر طوسی و ابن العلقمی با مغول در راستای براندازی خلافت عباسی و قتل عام کردن مردم بغداد و نیز شکل گرفتن دولت آل بویه و نیز دولت فاطمیان در مصر و وحشیگری‌هایشان و به خاک و خون کشیدن صدها هزار نفر از حجاج بیت الله الحرام توسط شیعیان قرمطی و انداختن جسدهای بسیاری از آنان در چاه زمزم و به

سرققت بردن حجر الأسود و..... تا امروزه اگر سپاه مهدی و قدس و بدر در عراق هزاران مسجد اهل سنت را به آتش می‌کشد و صدها هزار مسلمان سنی را به خاک و خون می‌کشند همه و همه نشأت گرفته از ایدئولوژی انتقام‌جویی از کسانی است که آنها را دشمنان اهل بیت می‌خوانند.

اگر امروزه در ایران مفتی‌زاده‌ها و ناصر سبحانی‌ها و فاروق فرساده‌ها و مولوی عبدالملک‌ها و شیخ محمد ضیائی‌ها و شیخ علی دهواری‌ها توسط خون آشامان صفوی قربانی می‌شوند بر اساس این ایدئولوژی وحشیگری می‌باشد. آری انگیزه ساخت چنین سریالی در این برهه تنها یک معنا می‌تواند داشته باشد و آنهم توجیه جنایت‌های خون آشامان صفوی در مقابل مخالفان سیاسی و مذهبی است که از آنان بعنوان دشمنان اهل بیت یاد می‌شود.